

نه به انتخابات نمایی؛ سر فصل یک "اجماع ملی" برای سرنگونی

محمود خادمی

اگر به آفتاب (انقلاب و رهائی) پشت کنید تنها سایه (سیاهی و ظلمت رژیم) را می بینید.

«برتولت برشت»

در بیشتر کشورهای جهان با تغییر رئیس جمهور و یا پیروزی مخالفین مثلاً در انتخابات مجلس راه برای تغییرات اساسی و قانونی در کشور باز می شود؛ یعنی مخالفین با پیروزی کسب شده از چنان پتانسیل و قدرتی برخوردار می شوند که می توانند تغییرات بزرگ و دمکراتیک را در کشور عملی سازند. بنابراین اگر رأی مردم این کشورها در انتخابات محترم شمرده شود؛ انتخابات می تواند بستر ساز تغییرات اساسی در کشور باشد.

در حالیکه اما در کشور ما چنین نیست؛ زیرا در کشور ما ایران نه به رأی مردم در انتخابات احترام گذاشته می شود؛ نه انتخاباتی سالمی برگزار می شود و نه انتخاب شوندگان از قدرت و پتانسیلی برای ایجاد تغییر برخوردار خواهند بود. بعلاوه و مهمتر؛ هسته اصلی قدرت در ایران نه رئیس جمهور؛ نه مجلس و نه دیگر ارگانهای قانونی کشور — که ظاهراً برای احراز پست های آنها انتخابات برگزار می شود — بلکه "ولی فقیه" است که فراتر از قانون و انتخابات است و از راه انتخابات و قانون برگزیده نمی شود. پس در نظامی که تصمیم گیرنده اصلی آن "ولی فقیه" و نهادهای انتصابی وی مانند "شورای نگهبان"؛ "مجلس خبرگان"؛ "شورای تشخیص مصلحت نظام" و ... می باشند و قانون اساسی رژیم هم همین خودکامگی را توجیه قانونی کرده است با شرکت در انتخابات مسئله ای حل نمی شود و مشارکت مردم در انتخابات در تعیین سرنوشت آنان تأثیری ندارد. بنابر این در چنین رژیمی با توسل به اهرم انتخابات نمی توان به تغییرات اساسی در ساختار قدرت و یا تغییری در وضعیت زندگی مردم امید بست.

از طرف دیگر؛ در صورتی که افراد بتوانند از فیلتر شورای نگهبان

و دیگر موانع غیر قانونی با موفقیت عبور کنند و به مجلس شورای اسلامی وارد هم بشوند ؛ ورود به چنین مجلسی که هیچ سنخیتی با مجلس یک نظام جمهوری ندارد — و با اسلامی شدن آن ؛ خصلت عمومی و سراسری آن حذف گردیده است — و در راستای منافع دسته ای خاص که بنام دین و به نیابت از خدا جای " قدرت مردم " را اشغال کرده اند برنامه ریزی و قانون گذاری میشود ؛ چه فایده ای دارد ؟ . آیا جزء ایجاد شبهه در اذهان مردم سود دیگری دارد ؟

سحر آمیز کردن " کار زار انتخاباتی " در استبداد دینی — که انگار از امامزاده انتخابات معجزه ای بر می خیزد — توسط اصلاح طلبان و ایجاد شبهه نسبت به مجلسی — یک دوره ۴ ساله اکثریت کرسی های آن در اختیار اصلاح طلبان بود و هیچ معجزه ای روی نداد — که تصمیمات و مصوباتش در جایی دیگر تعیین تکلیف می شود ؛ در حقیقت چیزی نیست جز توجیه خائنانه مشارکت در انتخابات که البته با هدف سهم شدن در قدرت صورت می گیرد .

بنابراین وقتی گذار تدریجی به دموکراسی در این نظام از طریق انتخابات امر شدنی نمیباشد ؛ اصلاح طلبان و آقای خاتمی باید با روشنی و صراحت هر چه بیشتر به بی فایده گی شرکت در انتخابات رژیم اعتراف و بروشنی و بی هیچ ابهامی از هواداران شان بخواهند که در این انتخابات شرکت نکنند و بعد از اعلام بی اثری انتخابات در روند دموکراتیزه شدن کشور نیز باید مشخص کنند چه راهی برای پیشروی جنبش اجتماعی دارند و چه استراتژی سیاسی را تبلیغ و حمایت می کنند .

باید مشخص شود ؛ در شرایطی که کشور ما خیلی زود تر از تمام کشورهای عربی در گیر با تحولات اجتماعی ؛ بیشترین پیشرفت های ضروری یک تغییر دموکراتیک را دارا بود و بعد از آن نیز — با شدت گرفتن شرایط اسفبار اقتصادی ؛ اجتماعی و فرهنگی مردم — ضرورت تغییر رژیم روز به روز برای مردم بیشتر قابل قبول شده است ؛ در حالیکه مردم ایران شاهد تحولات پیاپی بزرگ سیاسی و انقلابات در کشورهای عربی هستند ؛ چرا جای ایران در این میدان خالی است ؟

پیش از پرداختن به چرایی این ابهام ؛ مختصری در باره وضعیت رژیم و بن بست اصلاحات توضیح می دهم :

الف — وضعیت رژیم و بن بست اصلاحات :

رژیم در حالی که هنوز از بحران جنبش سبز رهائی نیافته بود به بحران حاصل از اختلافات احمدی نژاد با ولی فقیه در غلطیده است ؛

بحرانی که مقامات رژیم آن را " جریان انحرافی " نام نهاده و آن را خطرناک تر از خطر مجاهدین خلق تصویر کرده اند .

سردار سرتیپ حسین همدانی (۲۵ شهریور ۱۳۹۰) : امروز وظیفه ما شناخت فریب و انحراف آنهاست (منظور باند احمدی نژاد است) زیرا اگر آن زمان مجاهدین و جریان انحرافی آنان را شناختیم ؛ اکنون نیز می توانیم این جریان انحرافی را که قد علم کرده و بسیار پیچیده تر از آن دوران است را نیز بشناسیم این جریان از چرخه ولایت خارج شده است و ما بازماندگان هشت سال دفاع مقدس نباید بگذاریم که به اهداف پلید خود برسند .

حجت الاسلام حیدر مصلحی وزیر اطلاعات رژیم هم می گوید : از نگاه جریان انحرافی ؛ بدست گرفتن کرسی ریاست جمهوری و کرسی های مجلس شورا تنها راه تغییر نظام است .

در مقابل این شاخ و شانه کشیدن های باند ولی فقیه ؛ احمدی نژاد هم می گوید : در راه استیفای حقوق ملت ؛ عقب نشینی نمی کنم . این بدان معنی است که ؛ اگر چه احمدی نژاد در جریان نزاع و اختلافات اش با خامنه ای بر سر استعفای مصلحی موقتا " تمکین کرده بود ولی این تمکین بهیچوجه به معنای تسلیم شدن وی به خامنه ای نیست و هیچ آتش بس و صلحی در میان نیست و نبرد گرگها ادامه دارد .

بنابراین ؛ در شرایطی با طغیان احمدی نژاد در برابر ولی فقیه — که منجر به شکست سیاست یکدست سازی رژیم که تقلبات انتخاباتی ۸۸ به خاطر آن صورت گرفته بود شده است — مواجه هستیم که بدلیل جنایات و خونریزی های بی شمار رژیم طی این دو سال در حق مردم و زندانی کردن تعدادی از سران اصلاح طلب ؛ راه بازگشت به گذشته (دوران مشارکت با اصلاح طلبان) و آشتی با اصلاح طلبان و مشارکت مجدد آنها در قدرت هم به روی رژیم بسته است . این بدان معنی است که رژیم برای بقا و ادامه حکومت خود — تا سرنگونی بدست های پر توان مردم و جوانان ایران — هیچ راهی جز سرکوب هر چه بیشتر در پیش رو ندارد .

احمدی نژاد در واقع ؛ پاسخ ضروری رژیم برای برخورد با اصلاحات به بن بست رسیده و بحران های سیاسی ایجاد شده در دوران ریاست جمهوری خاتمی بود و از جانب ولی فقیه برای قلع و قمع اصلاح طلبان — و متوقف کردن پیشروی های جزئی که مردم در دوران خاتمی بدست آورده بودند — انتخاب شده بود. عجیب است که اکنون همین احمدی نژادی که

آمده بود تا تغییرات و اصلاحات خاتمی را متوقف و سرکوب نماید خود برای ادامه حکومت و خارج کردن آن از گرداب بن بست ها مجبور شده است به تغییراتی در درون نظام دست بزند و برای دست یابی به اهدا فش مجبور شده است در مقابل " ولی فقیه " قد علم کند . این یعنی ؛ در حالیکه عمر و بقاء رژیم در گرو تغییر و اصلاح است ؛ با این حال رژیم ظرفیت کوچکترین تغییر و اصلاح را ندارد و هر تغییر و اصلاحی در درون رژیم پیش از هر کس توسط خود ولی فقیه بلوکه و به بن بست کشانده می شود . بنابراین دور تسلسل بی حاصل تغییر و اصلاحات می تواند تا سرنگونی رژیم ادامه یابد .

هر بار که جناحی از رژیم قدرت اجرائی و یا مقننه را در دست می گیرد و می خواهد که راه حل خود را برای برون رفت از بن بست اقتصادی ؛ سیاسی و فرهنگی به جریان اندازد با مخالفت آشکار جناح مقابل مواجه شده و راه پیشروی وی مسدود می گردد . یعنی در حالیکه ضرورت تغییر به عنوان تنها راه حل خروج از بن بست بحران های گریبانگیر بیک امر قطعی تبدیل گشته است ؛ ولی فقیه و باند حاکم رژیم از ترس اینکه هر تغییر و اصلاح سیاسی ممکن است پای مردم را به صحنه بکشاند و پایه های نظام را بلرزاند ؛ راه هر تغییر و اصلاحی را بسته است .

تجربه چهار سال حکومت به احمدی نژاد نشان داده است که ؛ بدون اقتدار تام و تمام اجرائی — که الزاما" به معنای تصفیه حساب با ولی فقیه و کوتاه کردن دست روحانیت و انواع ارگان های وابسته به آنها در قدرت است — نمی تواند گامی در جهت حل بن بست های داخلی و خارجی رژیم بر دارد . بنابراین وی بعد از حذف اصلاح طلبان ؛ می خواهد با نشانه رفتن اتوریته روحانیت و ولی فقیه و با به چالش کشیدن قدرت آنان ؛ راه را برای تبدیل شدن خود به یگانه قدرت بلامنازعه در درون رژیم هموار کند ؛ شاید بتواند راه گریزی برای نجات از بن بست های نظام بیابد .

فرق تغییرات مورد نظر احمدی نژاد با تغییرات شکست خورده رو به غرب دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و اصلاحات نیم بند و به گِل نشسته خاتمی در این است که بر خلاف آندو ؛ دامنه تغییرات احمدی نژاد وسیع است و چهار چوب های نظام را پشت سر خواهد گذاشت و سمت گیری نهائی آن بوجود آمدن یک دیکتاتوری غیر دینی است . وی میخواهد پروژه خود را با تکیه به ناسیونالیسم ایرانی و سوءاستفاده از ارزشها و سنن ملی و با کاستن از فشار های اجتماعی و افزایش تدریجی آزادیهای فردی و برقراری رابطه عادی با غرب و

امریکا به پیش ببرد ؛ تا بدین ترتیب چهره مقبولتری از خود و جمهوری غیر دینی اش به مردم ایران — که از ستم آخوندها ناله و فغان سر میدهند — و جهانیان — که از تروریسم و بنیاد گرائی رژیم به ستوه آمده اند — ارائه دهد و راه کشور را بسوی جامعه جهانی و نظم سازی مدرن بگشاید ؛ تا هم نظام از انزوای سیاسی مرگبار نجات یابد و هم اقتصاد ویران و بیمار کشور با اقتصاد جهانی پیوند بخورد . وی امیدوار است با این اقدامات بتواند بن بست های لاعلاج نظام را در هم بشکند و از سقوط آن جلوگیری نماید .

غافل از اینکه ؛ اولاً " احمدی نژاد خود بدترین نفر برای پیشبرد سناریوی تغییر به سمت غرب است ؛ چرا که اولاً " وی چهره ای منفور به لحاظ داخلی و غیر قابل پذیرش از طرف مردم ایران است و به لحاظ خارجی هم چهره ای جنجالی و تنش زا با غرب و متحدانش در منطقه است و بحران پشت بحران در رابطه اش با کشورها ایجاد میکند ؛ بنابراین از نظر غرب وی چهره ای مطلوب و اعتماد بر انگیز نیست . ثانیاً " هر تغییری که وی بخواهد ایجاد کند ؛ اعتراضات مردم ناراضی از کلیت رژیم را بدنبال دارد و اصلاً " ممکن است با تبدیل شدن سناریوی تغییر ساختار دینی نظام به سناریوی سرنگونی نظام وی فرصت هیچ تغییری پیدا نکند .

حال در آستانه انتخابات مجلس ؛ از آنجا که این انتخابات میان دو جناح باند اصولگرا بر گزار میشود ؛ اگر با شدت گیری اختلافات ؛ رژیم مجبور به جراحی احمدی نژاد (کنار گذاشتن وی با ساز و کار قانونی یعنی مجلس ؛ شورای نگهبان و یا حکم حکومتی خامنه ای) شود و مانع شرکت افراد باند وی در انتخابات گردد . درگیری و منازعات بین جناح ها شدت گرفته و به حد غیر قابل کنترلی خواهد رسید . در این صورت بهترین موقعیت برای ورود — مردم معترض و نیروهای سیاسی مخالف — به میدان فراهم شده است و چه بسا که این بار نه از تاک انتخابات اثری به جا ماند و نه از تاک نشانان آن .

و اگر جناحهای درونی رژیم موقتاً " به توافقی برسند و با همین اختلافات و دشمنی ها با هم در انتخابات مجلس شرکت کنند . به خاطر جنگ و دعوا های دو جناح متخاصم اصولگرا بر سر دخالت های شورای نگهبان ؛ تقلبات گسترده و سایر دخالت ها و به نظر نمی رسد رژیم سالم از این کار زار انتخاباتی جان بدر برد . ضمن اینکه روشن است که مردم و مخالفین رژیم نباید از پیروزی هیچکدام از طرفین این جنگ و دعوا حمایت کنند .

ب — جنبش سبز رکود و توقف . چرا ؟

در حالیکه در کمتر از یکسال ؛ سه تن از دیکتاتور های قدیمی و استخوان دار منطقه سرنگون شده اند و شمارش معکوس برای سرنگونی دیکتاتورهای یمن و سوریه نیز شروع شده است ؛ جنبش سبز مردم ایران که می توانست پرچمدار تغییر و سرنگونی در منطقه باشد به کوما رفته و دچار سکون و انفعال شده است . چرا ؟

خشونت و سرکوب افسار گسیخته رژیم البته تأثیر گذار و مؤثر بوده است ولی عامل تعیین کننده نبوده چرا که سرکوب ؛ کشتار و خونریزی در کشورهای عربی بخصوص در سوریه — یار و متحد استراتژیک منطقه ای رژیم — اگر بیشتر از سرکوب ها در ایران نباشد از آن کمتر هم نیست . مردم سوریه علیرغم بیش از ۳ هزار کشته و مجروحان بیشمار ؛ سرکوب مستمر و زندانیان زیاد — بعد از ۶ ماه — هنوز هم همچنان در خیابانها به اعتراضات ادامه می دهند . بنابراین روشن است صرف سرکوب رژیم نمی تواند مردم را به تمکین و تسلیم وا دارد و باعث شود که مردم ایران نتوانند مانند دیگر کشورهای منطقه به عمر ننگین این رژیم — که در این سالیان دراز برای مردم ایران جز سیه روزی و مصیبت حاصلی نداشته است — خاتمه دهند . پس عامل اصلی و یا عوامل این رکود و توقف چه می باشد و چه کسانی مقصر این وضعیت می باشند ؟

یکم — پراکندن ترس از انقلاب و رادیکالیسم :

وقتی گذار تدریجی به دموکراسی از طریق انتخابات مقدور نیست ؛ وقتی رژیم همه راه های مبارزه قانونی و مسالمت آمیز را بسته است و حتی راهپیمایی سکوت توصیه شده از جانب سخنگویان جنبش سبز را نیز تاب نمی آورد . یا باید مردم مبارزه و اعتراض بر علیه رژیم را تعطیل کنند و به نکبت این رژیم پلید و مرگ تدریجی تن بسپارند یا همانند مردم کشورهای عربی بی توجه به توصیه های سازش کارانه اصلاح طلبان در خیابان بمانند و پر توان به اعتراضات خود ادامه داده و راه انقلاب و سرنگونی برای تغییر رژیم ؛ را انتخاب کنند . ضرورت بکار بستن شیوه های انقلابی — که الزاما" به معنای ترویج خشونت نیست — اکنون دیگر اجبار رهایی از چنگال اهریمنان حاکم بر کشور و ادامه مبارزه تلقی می شود و از ضرورت سرنگونی رژیم و به میدان کشاندن و فعال کردن همه اقشار و لایه های اجتماعی ناشی می شود .

اما ترس موجود در جامعه ؛ از انقلاب و سرنگونی این راه را بسته و

کور کرده است . این ترس عمدتاً " بوسیله اصلاح طلبان به درون جامعه ساری و جاری می شود . آنان آنچنان تصویر مهیب و ترسناکی از انقلاب و سرنگونی رژیم ساخته اند که بعضاً " مردم از ترس سرنگونی به وضعیت موجود رضایت داده اند . آنان مردم را از هم پاشیدگی شیرازه کشور ؛ خطر فرضی که تمامیت ارضی و امنیت کشور را تهدید می کند ؛ بروز جنگ داخلی و ... ناشی از یک انقلاب می ترسانند ؛ در حالیکه تجربه کشورهای عربی که پیش روی مردم است و آنان می توانند این تجربه را ببینند این است که ؛ دیکتاتورها می توانند سرنگون شوند بدون اینکه هیچیک از عواقب سوء ی که اصلاح طلبان مدعی اند — در اثر یک انقلاب در کشور به وقوع می پیوندد — در این کشورها انفاق افتاده باشد .

منشاء این هراس افکنیِ دروغین اصلاح طلبان و رهبران جنبش سبز از انقلاب و سرنگونی رژیم ؛ این است که خود از درون این حکومت بر خاسته اند و نمی خواهند که تمامیت این رژیم پلید در اثر انقلابی مردمی به زباله دان تاریخ سپرده شود . روشن است ؛ تا زمانی هم که این رهبران تمامی تعلقات و رشته های وابستگی به این نظام دینی را قطع نمایند نمی توانند یک موضع تهاجمی و انقلابی به نفع مردم اتخاذ نمایند .

همچنین ؛ اصلاح طلبان بدلیل ماهیت سازشکارانه شان با رژیم و حاکمیت اندیشه های محافظه کارانه ؛ از موضعی تهاجمی و رادیکال که ضرورت تغییر این رژیم است بر خوردار نمیباشند ؛ به همین دلیل هم ؛ نه می توانند دینامیزم لازم — برای استمرار قیام تا سرنگونی رژیم — را در میان مخالفین ایجاد نمایند و نه میتوانند تفاهم ارتباطی لازم برای بسیج تمام عیار همه نیروهای سیاسی مخالف را ایجاد نمایند . این ناتوانی نه تنها راه ورود آنان و مردم را به یک تجربه ملی بسته است بلکه در بیشتر مواقع مانع و ترمز پیشروی جنبش اعتراضی مردم شده و یا آن را به بیراهه سوق داده است .

اکنون دیگر به نظر می رسد که ؛ بعد از دو سال و نیم تجربه نا موافق مبارزه و بن بست در اصلاح رژیم ؛ وقت آن فرا رسیده که اصلاح طلبان اگر می توانند راه حرکت اعتراضی مردم را بسوی سرنگونی رژیم هموار کنند و اگر نمی توانند صادقانه از مسیر اعتراضات مردم فاصله بگیرند و بگذارند آنچه که خواست اکثریت مردم ایران است توسط فرزندان رشید این ملت تحقق یابد . در یک کلام ؛ جنبش اعتراضی مردم به رهبرانی نیاز دارد که در ادامه این استبداد دینی هیچ منفعتی نداشته باشند و بتوانند قاطعانه فرمان بسیج برای سرنگونی

تمامیت این رژیم را صادر کنند .

دوم — درک غلط از مبارزه مسالمت آمیز :

مطلق کردن مبارزه مسالمت آمیز و عاری از خشونت — بدون مشخص کردن مرز های آن — باعث رخنه ترس و تردید در میان معترضین شده و می شود . وقتی به معترضین تلقین می شود که در برابر سرکوب وحشیانه و قلع و قمع قوای سرکوبگر از خود دفاع مشروع نکنند و جسم بی دفاع خود را آماج گلوله ها ؛ ضربات باتوم و دیگر آلات سرکوب قرار دهند ترس بر مردم غلبه میکند و کم از کم در اعتراضات خود داری می کنند .

رهبران جنبش اعتراضی باید برای شرکت گسترده مردم در اعتراضات خیابانی ؛ راه های خنثی کردن و غلبه بر ظرفیت سرکوبگری قوای سرکوبگر رژیم را بیابند . اکنون که دیگر ؛ رژیم به زور و سرکوب عریان می خواهد به حکومت اش ادامه دهد ؛ روشن است که جز با خنثی و بی اثر کردن قدرت سرکوبگری او راهی برای عقب نشینی و شکست دشمن وجود ندارد .

با توجه به جسارت و بی ترسی زاید الوصف جوانان ایران در مقابله با دشمن و آمادگی و توانائی آنان برای مقابله با قوای سرکوبگر (که گوشه هائی از آن در اعتراضات پرشور مردم در ۲۵ بهمن سال گذشته به نمایش در آمد) ؛ باید به آنان توضیح داده شود که حق دفاع از خود هیچ مغایرتی با مبارزه مدنی و مسالمت آمیز ندارد و این حق هم در اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفته و هم از قدیمی ترین حقوق تمدن مدرن می باشد ؛ باید دست آنان برای گوشمالی ستمگران و سرکوبگران باز گذاشته شود و برای حضور پر شور مردم و تداوم حرکات اعتراضی خیابانی باید برنامه دفاع از خود و همزمان شان در مقابل قوای سرکوبگر ولی فقیه آموزش ؛ برنامه ریزی و تدارک دیده شود و برای این منظور سازماندهی های لازم صورت گیرد .

سوم — بی اعتمادی به ماهیت اصلاح طلبان :

ما با غیبت یک اپوزیسیون واقعی و رادیکال در برابر استبداد دینی حاکم مواجه ایم ؛ اصلاح طلبان و اکثر مسئولان و دست اندر کاران جنبش سبز هنوز از رویای شیرین دوران مشارکت در حاکمیت با سر دمداران کنونی نظام در نیامده اند و هنوز با ولی فقیه جنایتکار و قانون اساسی این نظام دینی مرز بندی نکرده اند . دغدغه دینی اصلاح طلبان و رهبران جنبش سبز بر دغدغه ملی آنان چیرگی دارد . صرف

مخالفت اصلاح طلبان با احمدی نژاد نمی تواند اعتماد مردم و مخالفین این رژیم را به مبارزه ؛ ایستادگی و فداکاری جلب نماید . مردم از خود می پرسند چرا باید برای جمهوری اسلامی دیگری و ولایت فقیه به روایت خاتمی جان خود را فدا کنند ؟

در شرایطی که دیگر اصولگرایان هم کنار زدن احمدی نژاد را در دستور کار خود قرار داده اند و برای برکناری او زمینه چینی و برنامه ریزی می کنند . مردم از خود می پرسند در حالیکه باند ولی فقیه با کمک مجلس ؛ شورای نگهبان و حکم حکومتی ولی فقیه میتواند راحت تر و حداقل بدون درد سر برای مردم ؛ احمدی نژاد را کنار بزند دیگر چه نیازی به اصلاح طلبانی که تمامی مشکلات را در ریاست جمهوری احمدی نژاد می بینند و مردم را برای برکناری وی به خیابان می کشانند می باشد ؟ و سئوالهای بی شما دیگر.....

ج — اجماع ملی برای سرنگونی :

اختلافات باندهای اصولگرا که در واقع نبرد و صف بندی آشکار خامنه ای و احمدی نژاد است هر روزه — بدلیل بحرانهای اقتصادی ؛ فساد و ناکار آمدی سیاسی ؛ گسترش قیامهای عربی و ... — ابعاد تازه ای به خود می گیرد و تشدید می شود . این بحران ها بخصوص بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ شدیدتر هم شده است ؛ روال کار معمول رژیم را بهم زده و آن را تماما " مختل کرده است ؛ بطوریکه دیگر حتی کارکرد روتین اداری رژیم نیز بهم خورده و جایگاه ارگانهای اصلی و با نفوذ حکومت از جانب سران حکومت زیر سؤال رفته است . احمدی نژاد با بی محلی به مجلس و قوه قضائیه و رأی شورای نگهبان رژیم ؛ برنامه خود را پیش می برد ؛ مجلس برای رئیس جمهور شاخ و شانه می کشد ؛ قوه قضائیه احمدی نژاد را تهدید به محاکمه می کند و احمدی نژاد برای ولی فقیه و حکم حکومتی وی تره هم خورد نمی کند و ... بطوریکه این اختلافات ممکن است یکی از خونین ترین درگیریهای تاریخ حیات جمهوری اسلامی تبدیل شود . حساسیت این مرحله ؛ برنامه ریزی برای سرنگونی رژیم را که در گرو هم بستگی و یک تفاهم ملی است را بیش از هر زمان دیگر ضروری می سازد .

این شرایط بحرانی — که انتخابات پیشروی مجلس باز هم آن را شدید تر خواهد کرد — ممکن است فروپاشی خود به خودی رژیم را بدنبال داشته باشد ؛ متأسفانه یک فروپاشی بدون کنترل و دخالت نیروهای جنبش ؛ ممکن است الزاما " به نفع مردم و کشور نباشد . بدون مبارزه جهت دار ؛ بدون حزب ؛ سازمان و جریان رهبری کننده قیام مردم ؛

تنها صرف شورش و عصیانِ مردم الزاما" به نظام بهتری منجر نخواهد شد .

بنابراین در شرایطی که سرنگونی دیکتاتور های منطقه ؛ انقلاب و سرنگونی را در ابعادی کلان وارد مناسبات سیاسی و اجتماعی کرده است و در شرایطی که حضور طیف های گسترده از گرایشهای سیاسی و اجتماعی در اعتراضات بعد از انتخابات ؛ خصلت توده ای بودن اعتراضات مردم را بارز کرده است . وظیفه ملی احزاب و سازمان های سیاسی — گرایشهای مختلف — مخالف رژیم است که ؛ چنین فرصتی را مغتنم شمرده و با ایجاد اتحاد و همبستگی ملی میان خود به عمر ننگین این حکومت پایان دهند .

در چنین شرایطی تغییر دمکراتیک در ایران در گرو همدلی و رسیدن بیک توافق ملی میان احزاب و سازمان های مختلف سیاسی برای سرنگونی این رژیم می باشد .

arezo1953@yahoo.de

سقوط دیکتاتورها و دموکراسی

شہلا صمصامی



ما امروز شاهد ساخته شدن تاریخ هستیم. تاریخی که از سرنگونی دیکتاتورها سخن خواهد گفت. اگر یک سال پیش کسی پیشبینی می‌کرد که تب انقلاب، آفریقای شمالی و خاور میانه را در بر خواهد گرفت، به او می‌خندیدند. ولی ناگهان با یک واقعه به ظاهر کوچک، با شعله آتشی که یک جوان تونسی را سوزاند، طوفان سهمگینی بپاخواست و دیکتاتورها یکی پس از دیگری از مسند قدرت سقوط کردند. دیکتاتورهایی که به نظر میرسید حکومت آنها غیرقابل شکست است، در مقابل موج خشم و نارضایتی مردم و اراده مصمم آنها برای دست یافتن به آزادی و حقوق انسانی بسرعت از هم پاشیدند.

انقلاب‌های مصر، تونس و اکنون لیبی هر یک خصوصیات ویژه خودشان را داشتند. ولی همگی در یک خصوصیت مشترک‌اند و آن از جان گذشتگی

توده‌های مردم است. در مصر بدون شک وسایل ارتباطی مانند «توییتر» و «فیس بوک» نقش اساسی در سرنگونی مبارک داشتند، ولی در لیبی چنین نبود. در بنغازی تعدادی شورشیان از جان گذشته، هسته‌های اصلی یک انقلاب واقعی شدند.

شورشانی که بدون داشتن اسلحه کافی و یا وسایل نقلیه جنگی به نبرد مخوف ترین دیکتاتور عصر حاضر رفتند. این انقلاب شش ماه بطول انجامید و نبردی واقعی بود. این انقلاب خونین بود. در طول شش ماه تخمین زده می‌شود که بین ۹ تا ۱۵ هزار نفر کشته و هزاران نفر زخمی شده‌اند. از لحظه‌ای که شورشیان در تاریکی شب یکشنبه وارد طرابلس شدند، اگرچه طعم شیرین پیروزی را چشیدند، ولی کشتار ادامه یافت. طرفداران و مزدوران قذافی بیرحمانه بسوی مردم بیگناه شلیک کردند. در آن ساعات بحرانی، مشکل بود فهمید گلوله‌هایی که بدون انقطاع به همه سو شلیک می‌شوند، علامت شادی و دوستانه است و یا از جانب دشمن و مرگبار است.

زمانی که در آن شب یکشنبه شورشیان وارد میدان سبز شدند، میدانی که قرار بود، در اول سپتامبر شاهد جشن چهل و دومین سال حکومت قذافی باشد، در آن لحظه زندگی مردم لیبی برای همیشه تغییر کرد. جوانی که هنوز خون از زخم‌های دستش جاری بود و چانه زخمی اش را با پارچه‌ای بسته بود، با دست به سینه اش کوبید و گفت: «ای مردم تونس، ای مصریها، ببیند ما مردم لیبی چه کردیم»

درسهای جنگ عراق

در گذشته برای سالیان دراز آفریقای شمالی در اختیار فرانسه بود و لیبی در جرگه دوستان ایتالیا بشمار می‌رفت. ولی زمانی که شورشیان در بنغازی و شهرهای دیگر دست به تظاهرات زدند و نیروهای نظامی قذافی از زمین و هوا بیرحمانه به تظاهرکنندگان حمله کردند، امریکا و اتحادیه اروپا می‌دانست که چاره‌ای به غیر از نوعی دخالت نظامی نیست. ولی این بار هیچکس نمی‌خواست اشتباهات جنگ عراق را تکرار کند. حتی شورشیان بنغازی، عراق را در مد نظر داشتند. در مقابل این سؤال که آیا باید در امور لیبی دخالت کرد، پرزیدنت اوباما به جنگ عراق می‌اندیشید. به این دلیل برای هر نوع دخالت نظامی شرایطی را پیشنهاد کرد. اول، وجود یک جنبش مخالف در داخل لیبی که آماده است علیه قذافی وارد مبارزه شود. دوم، هر نوع کمک و همکاری امریکا و جامعه بین‌المللی باید از جانب مردم لیبی درخواست شود. سوم، بدلائل خصوصیات ویژه دنیای عرب، باید کشورهای

عربی موافق بوده و همکاری کنند تا این کمک امریکا و اتحادیه اروپا به عنوان دخالت «امپریالیست‌های غربی» در یک کشور اسلامی تلقی نشود. چهارم، باید هر نوع کمکی با اجازه و توافق سازمان ملل باشد و بالاخره اینکه کشورهایی که در این عملیات دخالت دارند باید بخش مهمی از مخارج را بر عهده بگیرند.

بدون شک این طرز فکر او باما از جنگ عراق و یا برخورد متکبرانه «بوش» بسیار متفاوت بود. از مهمترین تفاوت‌های جنگ لیبی و عراق مخارج آنست. امریکا در جنگ عراق برآستی به ورشکستگی رسید. جنگ عراق برای مردم این کشور و مردم امریکا فاجعه‌آمیز بود.

استراتژی او باما این بود که با کمک کشورهای عضو «ناتو» و حتی برخی کشورهای عربی از جمله قطر، تنها از طریق بمباران هوایی به شورشیان کمک کنند و به هیچ وجه سرباز به این کشور نفرستند. در داخل امریکا مخالفان او باما از راست و چپ او را مورد انتقاد قرار دادند. نیروهای چپ امریکا مخالف هر نوع دخالت نظامی بودند. جمهورخواهان یکصدا نبودند ولی برای مثال سناتور «جان مک کین» می‌گفت این استراتژی او باما می‌تواند جنگ را برای ۱۲ سال ادامه دهد.

واقعیت اینست که استراتژی او باما بسیار موفقیت‌آمیز بود. در عراق، امریکا تا کنون بیش از یک تریلیون دلار خرج کرده است. پنج هزار نظامی کشته و هزاران نفر مجروح شدند. در عراق حداقل ۱۰ هزار سرباز عراقی و هزاران نفر از مردم این کشور کشته و بسیاری مجروح و بی‌خانمان شدند. در لیبی مخارج امریکا یک میلیارد دلار تخمین زده می‌شود که کمتر از یک هفته مخارج جنگ در افغانستان است. هیچ نوع تلفات نظامی وجود نداشته است و تلفات مردم لیبی در اثر بمباران نیز بسیار کم بوده است. در نظر داشته باشیم که ماموران «سیا» در داخل لیبی کمک بزرگی به شورشیان و نیروهای ناتو بودند.

مسئله بسیار مهم در جنگ عراق اتفاقاتی بود که پس از سقوط صدام روی داد. به این معنی که رئیس‌جمهور امریکا، وزیر دفاع، وزیر جنگ و دولت بوش هیچ نوع برنامه‌ای برای آنچه می‌توانست پس از سقوط رژیم عراق رخ دهد نداشتند. نیروهای مخالف و شورشیان در لیبی به نظر می‌رسد مورد عراق را مطالعه کرده و نمی‌خواهند اشتباه عراق تکرار شود. به این دلیل شورای ملی انتقالی که از ابتدا در بنگازی تشکیل شد، برای لیبی پس از قذافی برنامه ریزی کرده بود. البته در شرایطی که ناگهان یک قدرت ۴۲ ساله سقوط می‌کند، خلاء قدرت بوجود

خواهد آمد. در کشوری مانند لیبی که تشکیلات و تأسیسات واقعی مدنی وجود ندارد، شورای انتقالی با چالش بسیار بزرگی روبروست.

صحنه‌های قتل و غارت پس از صدام از مناظر هولناکی است که برای همیشه در تاریخ ثبت شده است. حکومت انتقالی نمی‌خواست لیبی، عراق دیگری شود. ولی ۴۲ سال حکومت ظلم و تا مرز دیوانگی، جراحات زیادی بار می‌آورد.

شاید مردمی که در لیبی انقلاب کردند در پی انتقام جویی باشند. خلع سلاح کردن هزاران نفر از نوجوانان ۱۰ ساله تا مردهای مسن که برای اولین بار با در دست داشتن یک اسلحه طعم قدرت را چشیده‌اند، بسیار مشکل خواهد بود. بوجود آوردن امنیت و نظم، بویژه در پایتخت در روزهای پس از سقوط قذافی ثابت کرد که حکومت انتقالی راه درازی را در پیش دارد. با وجود همه درخواست‌های مصطفی عبدالجلیل، رئیس شورای ملی انتقالی، برخی صحنه‌های طرابلس، خاطرات تلخ بغداد پس از صدام را بیاد می‌آورد.

لیبی، عراق نیست و نمی‌خواهد باشد. این هدف بزرگ حکومت انتقالی است. در حال حاضر فراهم کردن خدماتی مانند آب، برق، بنزین و مواد غذایی برای مردم، بویژه در پایتخت از وظایف مهم حکومت انتقالی می‌باشد. اعضاء شورای ملی انتقالی که از جانب جامعه بین‌الملل به عنوان حکومت انتقالی به رسمیت شناخته شده‌اند همچنین مصمم هستند که افراد مهم وابسته به رژیم پیشین را به نوعی در اداره امور دخالت دهند. این امر اجتناب ناپذیر است، زیرا بسیاری از مقامات عالی‌رتبه پیش از سقوط قذافی به نیروهای مخالف پیوستند، در حالی که در عراق سنی‌ها و یا در افغانستان پشتون‌ها پس از سقوط حکومت بکلی طرد شدند.

نحوه کار «ناتو» و آمریکا در لیبی شاید مدل جدیدی برای غرب باشد که بتوانند به وظایف دفاع از حقوق بشر عمل کنند و هم منافع خود را در منطقه حفظ نمایند. مردم لیبی برآستی می‌توانند ادعا کنند که خودشان انقلاب کردند و یک دیکتاتور ظالم را از مسند قدرت برداشتند، بعکس عراق که سربازان امریکایی مجسمه صدام را بزمین انداختند.

در نهایت لیبی برای رسیدن به آزادی، دموکراسی، نظم و امنیت و رفاه راه درازی را در پیش دارد. شورای ملی انتقالی اگرچه از حمایت بین‌المللی برخوردار است، ولی چالش واقعی بوجود آوردن دولت

و حکومتی است که در نظر مردم لیبی دارای مشروعیت باشد. رئیس شورای انتقالی گفت: ما می‌دانیم که چشم مردم لیبی و مردم جهان بسوی ماست.

میلیاردها دلار پول قذافی و خانواده‌اش که از جانب امریکا و اتحادیه اروپا ضبط شده بود، بتدریج آزاد شده و در اختیار حکومت انتقالی قرار می‌گیرد.

بازسازی لیبی با این سرمایه موجود و درآمد آینده نفت شاید ساده تر و سریع تر از نقاط دیگر باشد، بشرط آنکه حکومت انتقالی بتواند ثبات سیاسی بوجود آورد.

سقوط دیکتاتورها و دموکراسی

زمان دیکتاتورها بسر آمده است. در آفریقای شمالی، در خاورمیانه و کره شمالی دیگر مشکل نیست تصور کنیم که دیکتاتورها در حال سقوط هستند. تکنولوژی جدید، به زیان دیکتاتورها بوده است. در هر نقطه دنیا که سرکوبی آغاز شود، اخبار آن توسط تلفن‌های دستی، «توییتر» و «فیس بوک»، بنحوی خارج خواهد شد. شاید بشود ادعا کرد استالین‌ها و عیدی‌امین‌ها متعلق به قرن پیشین بوده‌اند. رژیم‌های پلیسی در خطر زوال هستند.

چنانچه دنیا بتواند از شر دیکتاتورها نجات یابد، دیگر کسی نیست که به تروریست‌ها اسلحه و پول بدهد و یا به آنها پناه دهد. دیگر مردم، مانند کره شمالی در فقر، ترس و گرسنگی زندگی نخواهند کرد.

زمانیکه انسان‌ها آزاد باشند، استعدادهایشان شکوفا می‌شود. با سقوط دیکتاتورها، فقر، بیماری، گرسنگی و ترس نیز برای همیشه از بین خواهد رفت. شاید آن زمان کره زمین نیز به آزادی و پاکیزگی دست یابد.

در نگاه نخست تصور چنین دنیایی می‌تواند واقعی باشد، ولی در نگاه دیگری می‌بینیم که شاید هنوز یک آرزو بیشتر نیست. زیرا سرنگونی خشن‌ترین دیکتاتورها لزوماً به دموکراسی نینجامیده است.

سقوط رژیم دیکتاتوری شاه ایران و انقلاب مردمی به دموکراسی و آزادی ختم نشد. جمهوریهای سابق شوروی همه تبدیل به دیکتاتورهای جدیدی شدند که حکومت را در خاندان خود موروثی می‌بینند. حتی افراد بظاهر انتخاب شده‌ای مانند پوتین و یا چاوز به اسم دموکراسی تمام

قدرت را در دست خود دارند. چین اگرچه رهبری مانند مائو ندارد، ولی قدرت اقتصادی‌اش بر قدرت‌طلبی سیاسی‌اش افزوده است. سقوط دیکتاتورها هنوز برای مردم دنیا آزادی و دموکراسی به ارمغان نیاورده است.

بهار آزادی موجب سقوط سه دیکتاتور در تونس، مصر و لیبی شد. نسیم آزادی در این مناطق وزیده است و شاید نهال دموکراسی نیز کاشته شده باشد. ولی آیا این نهال به درختی مقاوم تبدیل خواهد شد یا نه؟ این بزرگترین چالش و پرسشی است که تنها آینده پاسخگوی آن خواهد بود.

منبع : ایران امروز

کشور مستقل فلسطینی در بهار عربی

فرهاد بهکوش



درخواست به رسمیت شناختن فلسطین به عنوان کشوری مستقل بر اساس مرزهای ۱۹۶۷ که از سوی محمود عباس رئیس حکومت خودگردان فلسطین به مجمع عمومی سازمان ملل ارائه شد تا در اولین نشست شورای امنیت این سازمان بررسی شود با واکنش‌های زیادی در سراسر جهان مواجه شد. این واکنش‌ها به رغم تنوع و ویژگی‌های خاصی که داشتند به سه گروه عمده تقسیم می‌شوند. اکثریت بزرگی از کشورها این درخواست را در مجموع بجا، اصولی و حق مردم فلسطین می‌دانند و از آن حمایت می‌کنند. گروه کوچکی که حامیان سرسخت گروه‌های افراطی در اسرائیل هستند و در هر حال مخالف تشکیل کشور فلسطین هستند و گروه سوم که ضمن حمایت از حق مردم فلسطین برای داشتن کشوری مستقل طرح این درخواست را به طور یک جانبه و بدون جلب موافقت اسرائیل اصولی نمی‌دانند و معتقدند که کشور مستقل فلسطینی باید پس از طی مراحل لازم مذاکره با اسرائیل و با تایید آنها به عنوان کشوری مستقل به عضویت سازمان ملل درآید.

این گروه و نظری که ارائه می‌کنند در واقع جدی‌ترین و قابل‌تامل‌ترین مخالفان ارائه درخواست به رسمیت شناختن کشور فلسطین هستند. نه صرفاً به این دلیل که آمریکا به عنوان ابرقدرتی نیرومند در این طیف جای دارد که این البته جای تامل دارد و حتماً ذهن رهبران فلسطینی را مدتها به خود مشغول داشته است بلکه از نقطه نظر اصولی، تاکید بر اینکه حل این قدیمی‌ترین اختلاف در تاریخ مدرن سیاسی ناگزیر باید از طریق مذاکره مستقیم صورت گیرد، نیازی به توجیه ندارد. اما چرا رهبران فلسطینی، بویژه محمود عباس که در میان فلسطینی‌ها به مداراجوترین طیف تعلق دارد و در طی هشت سالی که زمام امور را در کرانه غربی و نوار غزه در دست داشته است همه گونه نرمشها را در برابر اسرائیل و آمریکا از خود نشان داده است اینک حتی با وجود مخالفت‌هایی که آمریکا تحت رهبری باراک اوباما می‌معتدل در این زمینه نشان داد، درخواست به رسمیت شناختن فلسطین را به سازمان ملل ارائه کرد؟ آیا طرح این درخواست در شورای امنیت به روند مذاکره کمکی خواهد کرد؟

در میان کارشناسان سیاسی و آنهایی که از دریچه روابط و مناسبات قدرت به این موضوع نگاه می‌کنند طرح این درخواست که پیشاپیش مشخص است که با وتوی آمریکا مواجه خواهد شد اقدامی شناخته می‌شود که از نومییدی و یاس عباس و یارانش نسبت به انگیزه‌های اسرائیل و آمریکا در حل واقعی مشکل فلسطین سرچشمه می‌گیرد. سرسختی دولت نتانیاهو در برابر هرگونه پیشنهاد عملی برای ایجاد کشور مستقل فلسطینی و ناپیگیری آمریکا و برخی از کشورهای نیرومند در اروپا برای اعمال فشار بر دولت راستگرای اسرائیل نه تنها کاسه صبر فلسطینی‌ها را لبریز کرده بلکه آنها را بر آن داشته تا از طریق ارجاع مسئله فلسطین به سازمان ملل به روند صلح و کشاندن اسرائیلی‌ها به میز مذاکره شتاب دهند و حل مسئله فلسطین را به سطحی که به لحاظ کیفی بالاتر است ارتقاء دهند. این تحلیل البته بخش مهمی از واقعیت است اما همه آن نیست زیرا نه سرسختی اسرائیلی‌ها پدیده‌ای نو محسوب می‌شود و نه بی‌مهری‌ها آمریکا و دول با نفوذ اروپایی نسبت به خواست فلسطینی‌ها موضوع جدیدی است. آنچه اما طی ماه‌های اخیر معادلات قدرت را در منطقه تغییر داده و فضای عمومی و اجتماعی را دستخوش تغییر کرده طوفانی است که بهار عربی در پی داشته است. برای نخستین بار پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی در ۱۹۲۳ میلادی و ایجاد دولت‌های مدرن در خاورمیانه افکار عمومی در کشورهای عربی به طور جدی، پدیده جنبش‌های اجتماعی، آنهم در ابعاد گسترده و در جوامع مختلف عربی را تجربه کرده است و افکار عمومی در این جوامع به طور ملموس

با مقوله‌ای بنام قدرت و کارایی اراده عمومی در مواجهه با قدرتهای نظامی و مستبد آشنا شده است. شاید برای رهبران فلسطین پتانسیل موجود در اراده عمومی در دهه هشتاد میلادی، یعنی سالهایی که سازمان آزادیبخش فلسطین مبارزه مسلحانه سازماندهی شده را کنار گذاشت و به جنبشهای اجتماعی، هر چند با راهکارهای شدید اعتراضی، در شکل انتفاضه، روی آورد، روشن شده بود. اما محدود ماندن تجربه حرکت‌های اعتراضی اجتماعی به سرزمین کوچک فلسطین، آن جنبش را به پدیده‌ای مجزا، ویژه و قابل مهار تبدیل کرد. مقاومت فلسطینی‌ها در میان دولت‌های عربی مذموم و حتی منفور بود و در میان ملت‌های عرب هم با وجود همبستگی قلبی که با آن وجود داشت باور به موفقیت و پیروزی آن کم رنگ و در حد یک رویا بود. مهار جنبش اعتراضی جوانان فلسطینی در سرزمینی نسبتاً محدود توسط حکومت اسرائیل که حمایت گسترده کشورهای غربی را به همراه داشت امری ممکن بود که چنین هم شد. بنابراین، انتفاضه جوانان فلسطینی به یک جامعه محدود ماند و نتوانست موج دموکراتیکی را در منطقه به راه بیاندازد. به همین دلیل هزینه آن زیاد و پیشروی آن کند صورت می‌گرفت. البته حتی همین جنبش با امکانات محدود و سرکوبی که متحمل می‌شد توانست عقب نشینی‌هایی را بر دولت اسرائیل تحمیل کند و زمینه ایجاد حکومت خودگردان فلسطینی را مهیا سازد.

در سالی که به پایان آن نزدیکی می‌شویم، اما، در پی آمد آنچه بهار عربی نام گرفته است شرایط خاورمیانه و شمال آفریقا با سرعت و کیفیتی کم نظیر دستخوش تغییر شده است. فراگیر شدن جنبشهای اجتماعی و دموکراسی خواهی در این کشورها و به دنبال آن حمایت جامعه جهانی از این حرکت‌های دموکراسی خواهانه آنچنان پیش شرط‌های سیاسی را تغییر داده و استقرار حکومت دموکراتیک و تحقق اراده عمومی را به یک امر مسلم و خدشه ناپذیر بدل کرده است که دیگر جایی برای توجیه حمایت‌های جامعه جهانی، بویژه دولت‌های غربی، از حکومت اسرائیل و رفتارهای غیردموکراتیک آن باقی نگذاشته است. به نظر می‌رسد که این عامل در ترغیب رهبران فلسطینی در ارائه طرح به رسمیت شناخته شدن فلسطین به عنوان کشوری مستقل تعیین کننده تر بوده است تا یاس و نومیدی آنها نسبت به بی‌انگیزگی اسرائیلی‌ها برای پیشبرد مذاکرات صلح و کم توجهی آمریکا و دیگر دول غربی به تشکیل کشور مستقل فلسطینی.

با ارجاع مسئله فلسطین به سازمان ملل و تایید چنین حکومتی از سوی اکثریتی از کشورهای جهان، رفتار سرکوب گرانه دولت اسرائیل بیش از

پیش‌زیر ذره بین گذاشته خواهد شد و در کنار رفتار غیرانسانی دیکتاتورهای برکنار شده خاورمیانه مورد قضاوت قرار خواهد گرفت که مشکل حیثیتی جبران‌ناپذیری را برای حکومت اسرائیل و کشورهای آن را تا کنون زیر پروبال خود گرفته‌اند پدید خواهد آورد.

محمود عباس و یارانش متأثر از بهار عربی و با انگیزه تشدید روند صلح درخواست خود را به سازمان ملل ارائه کرده‌اند و در این فرایند از روندی که جنبش‌های دموکراتیک عربی در منطقه ایجاد کرده‌اند نیرو گرفته‌اند. طرح این موضوع تا همین جا موجب شده است تا نهادهای اصلی در عرصه سیاست بین‌الملل، بویژه اتحادیه اروپا، سازمان ملل و روسیه در باره لزوم رسیدن به توافق صلح بین اسرائیل و فلسطینی‌ها طی سال آینده به توافق برسند.

هرچند ابتکار ارائه طرح به رسمیت شناخته شدن کشور مستقل فلسطینی از سوی بسیاری از طرفداران دموکراسی و صلح اقدامی موثر و بجا دانسته شده است و حمایت‌های بسیاری را حتی در میان بسیاری از کشورها و محافل غربی در پی داشت اما این جنب و جوش در عرصه دیپلماتیک به تنهایی برای حصول موفقیت و رسیدن به هدف تشکیل کشور مستقل فلسطینی کافی به نظر نمی‌رسد. مهم‌ترین و کاراترین دستاوردی که بهار عربی با خود به ارمغان آورد آشکار شدن پتانسیل غیرقابل جایگزینی است که جنبش‌های اجتماعی در خود نهفته دارند. حالا برهمگان روشن شده است که به حرکت درآمدن مردم برای دستیابی به حق حاکمیت بر سرنوشت خود موثرترین و قطعی‌ترین نتیجه را به دنبال خواهد داشت. بعید به نظر می‌رسد که اقدامات دیپلماتیک به تنهایی و به خودی خود به هدف نهایی برسد. شاید جوانان فلسطینی که سابقه طولانی در انجام حرکت‌های اعتراضی دارند در تدارک آغاز دور جدیدی از جنبش اجتماعی و حرکت‌های اعتراضی در نواحی اشغالی فلسطین باشند. ماه‌های آتی برای فلسطینی‌ها و طرح برسمیت شناخته شدن کشور فلسطینی بسیار تعیین‌کننده و حساس خواهد بود.

۲۶ سپتامبر ۲۰۱۱

منبع : پرس ایران

نامه‌ی شبنم مددزاده به مناسبت فرا رسیدن مهر

شبنم مددزاده؛ زندانی سیاسی

... یاران دبستانی‌ام! موسم بهار بیداری را با سرودی به استقبال بنشینیم یا در قفای جفاهای رفته مرثیه‌خوان باشیم؟! مهر بی مهری‌ست چونان باغ بی برگی که تیغ ستم مثل همیشه باغ سبز آگاهی بیداران را نشانه رفته است با شیوه‌های متفاوت و باز هم منسوخ. از هر کرانه تیری می‌آید: بحث تفکیک جنسیتی کلاس‌های درسی در دانشگاه‌ها آغاز شده و در دانشگاه‌های علامه، امیرکبیر و یزد به مرحله‌ی عمل رسیده است بحثی که یقیناً به علت عدم کارشناسانه بودنش باعث به هم ریختگی سیستم آموزشی می‌شود، سیاستی که نه برای راحتی دانشجویان و نه برای ارتقای کیفی آموزشی، بلکه در ادامه‌ی افکار پوسیده‌ی قرون وسطایی شکل گرفته است و یا سهمیه بندی جنسیتی که امسال هم ادامه داشت...

میرسد اینک ز راه موسم تجدید عهد

پرده سیاه شب راه نور را بر پنجره‌ها بسته است. چشم در چشمان ظلمانی‌اش زمان را با خود می‌کشم. اینجا همیشه شب است. صدا با سکوت آشناست و ظلمی مشتعل هر جنبنده‌ای را به کام کشیده، چشمانم دیگر پوستین تاریک‌اش را نمی‌بیند، ستاره‌هایی در دل شب می‌درخشند، چشمانم سویی می‌گیرد و دلم آشوبی، گویی چشمانم به ستارگان شب دل‌باخته‌اند... اینجا برای توصیف مکان و زمان می‌مانی؟ زمان دیر می‌گذرد یا زود؟ روز زورق شکسته‌ایست بر سیاهی شب، ظلمتی وجودها را بلعیده و عطر خاطرات و یادها رایحه‌ی دلنشین دلهاست، ناله‌های زنجیرها ضرب آهنگ زندگیست، اگر عقربه‌های ساعت را خود در دست نگیری در گردبادشان گیر می‌کنی، همواره با روزگار فرساینده در جنگی، زمان را باید خود پیش برانی و اینگونه است که مسئولیتات سنگین می‌شود، همراه با باری که بر شانه‌هایت گذارده شده تا در این مسیر پر سنگلاخ با خود ببری تا قله‌ها، عمرت را هم باید فانوسی کنی در بلندای این وادی، در مکانی دورافتاده و مطرود از گردش از زمین، در بی‌خبری محض، با فاصله‌ی یک هفته‌ای از تمام جریان‌ات، اینجا به طور هراس‌انگیزی در گذشته می‌مانی. تقویم روز را ورق

می‌زنم. برگه‌هایی به تاریخ پیوسته نشان از گذشت زمان دارد، با یک حرکت تمام برگه‌ها را ورق می‌زنم، برگه‌های تقویم نیست که از جلوی چشمانم می‌گذرد، سنگینی یک سالی است که پشت سر گذاردم. اتفاقات و جریان‌ات دردناک، خون دل خوردن‌ها، اشک‌های جاری نشده، عزاداری‌های اجازه داده نشده، حسرت‌ها و انتظارها... تاریخ روز را نگاه می‌کنم، روزهای آخر تابستان است که شهریور مسئولیت وداعش را بر عهده دارد. در دلم شوری به پا می‌شود. شروع پاییز، بوی ماه مهر، کیف و کفش و لباس مدرسه، کوچه‌های خاکی خاموش که با صدای قدم‌های ما رنگ شادی می‌گرفت. بوی ماه مهر و لذت قدم روی برگه‌های زرد جاده‌ی مدرسه، لذت نشستن مهرهای صد آفرین زیر پای دیکته، بوی ماه مهر؛ قهر و آشتی‌های من و فرزند سر راه مدرسه، بوی ماه مهر و شیرین‌ترین خاطره‌ام، ثبت نام دانشگاه به همراه فرزند، آمدن نام پر افتخار دانشجو بعد از اسمم و پا گذاشتن در صحن مقدس دانشگاه لذتی فراموش نشدنی، روی ابرها راه می‌رفتم. با اینکه شش سال از آن روز می‌گذرد ولی هر سال آمدن مهر لذتی را در دل من زنده می‌کند، هنوز طعم شیرین آن روز را در کام دارم. ۶ سال گذشته ولی من ۳ سال است که پشت میله‌ها و از بلندای حصار شب تجربه می‌کنم، همراه با حسرت. سه سال است که صدای قدم‌هایش را از بین سیم‌های خاردار به انتظار می‌نشینم و هر بار آن میهمان آشنای قدیمی می‌آید، با شور، با شوق، با جوش و خروش. گوش می‌سپارم، باز هم صدای قدم‌های پرتنین مهر به گوش می‌رسد، مهرماه است و هنگامه‌ی پر شدن گوش کوچه‌ها از صدای قدم‌های پرنشاط دانش‌آموزان و دانشجویان، مهر ماه است و هنگامه‌ی به صدا در آمدن زنگ‌های بیداری... سروش مهر می‌رسد اینک، صدای گام‌های استوار، خروش موج‌های مهیب در هر کوی و برزن صدای نبض زندگیست، جریان خون در رگ‌های این دیار زخم خورده است.

یاران دبستانی‌ام! موسم بهار بیداری را با سرودی به استقبال بنشینیم یا در قفای جفای رفته مرثیه‌خوان باشیم؟! مهر بی مهریست چونان باغ بی برگی که تیغ ستم مثل همیشه باغ سبز آگاهی بیداران را نشانه رفته است با شیوه‌های متفاوت و باز هم منسوخ. از هر کرانه تیری می‌آید: بحث تفکیک جنسیتی کلاس‌های درسی در دانشگاه‌ها آغاز شده و در دانشگاه‌های علامه، امیرکبیر و یزد به مرحله‌ی عمل رسیده است بحثی که یقیناً به علت عدم کارشناسانه بودنش باعث به هم ریختگی سیستم آموزشی می‌شود، سیاستی که نه برای راحتی دانشجویان و نه برای ارتقای کیفی آموزشی، بلکه در ادامه‌ی افکار پوسیده‌ی قرون وسطایی شکل گرفته است و یا سهمیه بندی جنسیتی که امسال هم ادامه داشت. عدالتی زن ستیزانه!! و مسئله جنجال برانگیز

حذف رشته‌های علوم انسانی آنهم در دانشگاه‌هایی که این رشته‌ها به عنوان قطب شناخته می‌شوند. غرب ستیزی! آن هم در مسائلی که مرز جغرافیایی ندارد. علوم انسانی! چگونه ممکن است دانش‌آموختگانی را از آموختن نظریه‌های جهانی علمی محروم کرد؟!!

شنیدن دلایل مسئولان نشان از شیوه‌های جدید برای خاموش کردن فریاد حقوق‌طلبی دانشجویان، شیوه‌ای جدید برای ایجاد سد در برابر آگاهی است. که با حذف رشته‌های مخصوصی همچون روزنامه نگاری، علوم اجتماعی، حقوق و ... تحصیل در این رشته‌ها به افرادی خاص تعلق می‌گیرد تا از این طریق عده‌ی بخصوصی را در این رشته‌ها پرورش دهند، نوعی سرمایه‌گذاری برای آینده. مسئله‌ی دیگری که البته در ادامه‌ی سیاست‌های گذشته در برخورد با دانشجویان است ستاره دار کردن دانشجویان در گستره‌ی وسیعی تا جایی که پای این برخوردها به دانشگاه آزاد هم رسیده است. صدها نفر از دانشجویان ممتاز با عقاید مختلف را به دلیل "مخالفت با نظام" از ادامه‌ی تحصیل محروم می‌کنند. فکر کرده‌اند امکاناتی که نظام باید در اختیار شهروندان قرار بدهد میراث خدادادی است که نظام از سر انسان‌دوستی به دستدارانش بخشد؟! یا به واسطه‌ی جایگاه ساختاری حکومت به این حق نایل شده‌اند. فراموش کرده‌اند صندوق بودجه از کجا پر می‌شود؟! این روحیه انحصارطلبی است که در صدد خودی و غیر خودی کردن دانشگاه‌ها هستند نوعی کودتای نرم فرهنگی که همیشه دغدغه‌ی فکری مسئولان است. آقایان فکر می‌کنند این توجیه دلیل خوبی است تا دانشجویان را از حق انسانی خویش محروم کنند، حقی که هم در قانون اساسی کشور، هم در قانون حقوق شهروندی و هم در منشور بین‌المللی حقوق بشر به آن پرداخته شده است. برای دانشجویان این سیاست‌های خام و ناپخته آشناست اگر چه در پوششی جدید. در واقع سیاست‌های "دانشجو هراسی" حاکمان است، هراس از قشر آگاه و بیدار، هراس از عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی قشری که طلایه‌دار جنبش مبارزه با استبداد و ظلم و جهل و نادانیست. هر ابزاری استفاده بکنند علیه زندگی، همبستگی و اندیشه هیچ اقدامی نمی‌توانند بکنند که این سیاست‌ها بیشتر ما را به خود باوری می‌رساند، ایمان به تاثیرگذاری و توانایی‌مان که ستاره‌ها را از شب هراسی نیست. یاران دبستان‌ام! "خشم کوچه در مشت ماست" بر لبانمان سرودی روشن صیقل می‌دهیم، ما با سرودی بر لب موسم بهار بیداری را به استقبال می‌نشینیم. سرودی که به گفته‌ی افلاطون خارش بال‌هایمان را در بر دارد، مسئولیت انسان بودن و خواست آزادی‌مان. سرودی که تجدید عهد و میثاق‌هایمان را بلندتر از همیشه به گوش حاکمان می‌رساند. من هم، هم صدا با شما در اول مهر

از "مدرسه‌ی عشق" تجدید می‌کنم عهد و میثاقم را. عهد ذلت ناپذیری، که تا جان در بدن دارم وفادار باشم. وفادار به یارانی که ستاره‌های راهمان گشتند و روشنی بخش دل‌هایمان، وفادار به آرمان‌هایمان، به اهدافمان، برای آبادی ایران زمین. برای اینکه کودکان ایران شادی اول مهر را در دل حس کنند، دوباره بوی کیف و کفش تازه، بوی کتاب‌های نو در خانه‌های سرد و تاریک، گرما بخش باشد و صدای خنده‌های شادخوارانه‌ی فرزندان این میهن ترانه‌ی زندگی.

شب‌نم مددزاده

زندان اوین

مهر ۹۰

منبع : خانه حقوق بشر ایران

حمایت خود را از سینماگران زندانی در ایران اعلام می‌کنیم

برپایه اخبار دریافتی از ایران پنج تن از سینماگران ایرانی مجتبی میرتهماسب، ناصر صفاریان، کتایون شهابی، مهدی آفریده و محسن شهرنازدار طی روزهای ۱۷ و ۱۸ سپتامبر توسط نیروهای امنیتی حکومت ایران دستگیر و روانه زندان شده‌اند.

وزیر اطلاعات، نمایندگان مجلس، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاون امور سینمایی، سه سینماگر وابسته به حکومت ایران، دوازده انجمن اسلامی وابسته به حکومت، تلویزیون و رسانه‌های حکومتی بطور سازمان یافته و گروهی سینماگران مستقل را جاسوس و دشمن لقب داده‌اند.

سینماگران زندانی از ملاقات با خانواده‌هایشان محروم شده‌اند.

ماه‌ها پیش مرضیه وفامهر دیگر سینماگر ایرانی دستگیر و روانه زندان شده است.

هفته گذشته تورج اصلانی فیلمبردار شناخته شده ایرانی هنگام خروج از کشور در هواپیما بازداشت و ممنوع الخروج اعلام گردید.

بدنبال این حملات خانه سینما بیانیه ای را در حمایت از سینماگران زندانی منتشر نموده است. رسانه های وابسته به حکومت ایران، خانه سینما را غیررسمی و آنرا به حزب سیاسی تشبیح کردند که با کشورهای بیگانه در ارتباط قرار دارد.

برپایه آخرین اخبار دریافتی وزارت اطلاعات از خانواده های سینماگران خواسته است تا در سکوت کامل بسر برده و از هرگونه گفتگو و مصاحبه با رسانه های داخلی و خارجی خوداری کنند.

به دنبال فشار و موج جدید سرکوب سینماگران ایرانی، هنرمندان ایرانی مقیم فرانسه، اروپا، کانادا و امریکا اقدام به ایجاد کمیته ای بمنظور دفاع از سینماگران زندانی در ایران نموده اند.

جشنواره جهانی کن، سینماتک فرانسه، انجمن کارگردانان سینمای فرانسه، انجمن مولفین و آهنگسازان فرانسه، رادیو فرهنگ فرانسه

۲۹ سپتامبر ۲۰۱۱

صفحه حمایت از سینماگران زندانی در ایران

<http://www.cinematheque.fr/fr/jafar-panahi2/arrestation-6-cineastes.html>

ترجمه به فارسی و پخش: فرهنگسرای پویا - پاریس - ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۱

دختران نوجوان : شهروندی در ایران و چالش جنسیت و جوانی

مهسا شکرلو و سپیده یوسف زاده

...به دلیل محدودیتهای موجود در ایران دختران با چند تغییر عمده وارد دوران نوجوانی می شوند؛ در جستجوی هویت خود هستند، از جامعه

ای که به دلیل محدودیت های مذهبی و قانونی نیازهای آنان را برآورده نمی کنند دچار سرخوردگی هستند، به واسطه تناقض هایی که در حوزه خصوصی و فضای عمومی دارند دچار دوگانگی هستند، و بالاخره تغییرات هورمونی و جسمی را تجربه می کنند و به تبع آن دچار تغییراتی از قبیل توجه به جنس مخالف می شوند...

تعریف "نوجوانی" برای دختران در ایران

نویسندگان این مقاله هر دو در ایران متولد و بزرگ شده اند (گرچه یکی از آنها بخش بزرگی از دوران نوجوانی خود را خارج از ایران گذرانده است). بنابراین هردو نویسنده نقطه نظر شخصی نیز در باب این مقوله - نوجوانی دختران- دارند که مبتنی بر تجربه خود آنها است. با این حال ارائه تعریف مشخصی از ویژگی های نوجوانی برای دختران در ایران پیچیده است. یک نوجوان دختر تهرانی از طبقه متوسط، بازی دوران نوجوانی اش بازسازی شخصیت های سرال آمریکایی «گمشدگان» [1] است. نوجوان دختری که در منطقه ۱۲ شهرداری در جنوب تهران زندگی می کند (منطقه ای که با فقر و مشکلات ناشی از آن معروف است) می تواند کودک کار باشد یا دختری که مسیر مدرسه تا خانه را بدون آزار جنسی (لمس یا متلک) نمی تواند طی کند. نوجوان دختر در شهرهای بزرگ ایران می تواند در بین شرکت کنندگان پس از انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۸۸ بوده باشد. نوجوان دختر اگر از استان سیستان و بلوچستان باشد می تواند مادری باردار باشد. دختر نوجوان اگر از مناطق شهری باشد هر از گاهی در معرض تذکرات گشت ارشاد است... و دختر نوجوان از هر منطقه از کشور یا از هر تفکری که باشد می تواند دختری در حال رشد باشد که از یک طرف در گیر و دار با تغییرات جسمی و بدن خود است و از طرفی در گیر و دار با فشارها اجتماعی که در آن مقطع سنی متوجه دختران است.

فهرست ویژگی هایی که دختران نوجوان در ایران ممکن است داشته باشند می تواند بیش از این نیز ادامه پیدا کند. اما نکته این بحث این است که گفتگو در زمینه "دختران نوجوان" در ایران به عنوان یک گروه همسان که تنها به واسطه رده سنی که به آن تعلق دارند ویژگی ها و نیازهای مشترکی دارند؛ و یک مقطع تاریخی، بستر اجتماعی و اقتصادی را به یک شکل تجربه می کنند، غیر ممکن است. نویسندگان این مقاله تلاش دارند مرور و توصیفی از وضعیت دختران نوجوان ایرانی در یک مقطع زمانی (سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۵)، چارچوب قانونی و بستر اجتماعی مشخص ارائه دهند. این مقاله چارچوب زیر را برای

نوجوانان دختر در نظر می‌گیرد: یک گروه اجتماعی - سیاسی و رده فرهنگی [2] که در دسته بندی سنی مشخصی هستند. این گروه دارای یک مشخصه مشترک هستند: شهروندی این گروه در کشوری اسلامی و در چهارراهی شکل می‌گیرد که جنسیت و جوانی دو مولفه غالب آن هستند. علیرغم تفاوت‌هایی که اعضا این گروه با هم دارند، قوانین و مقررات کشوری در جهت اجرا می‌شود که این طیف گسترده و متنوع را بر اساس سن و جنسیتشان وحدت بخشد. فرایندی که نهایتاً آنها را از گروه همسان پسر جدا کرده و تابع آن می‌کند. مقطع زمانی این مقاله (۸۵-۱۳۶۵) شامل تغییرات اقتصادی سیاسی و اجتماعی چشمگیری است که زندگی نوجوانان دختر را نیز تحت تاثیر قرار داده است. از جمله این تغییرات می‌توان از جنگ ایران و عراق؛ دوران بازسازی پس از جنگ؛ و آزادسازی اقتصادی سیاسی یاد کرد. با این مقدمه نوجوان دختر در ایران در بستر بزرگتری بررسی می‌شود که نه تنها از آن تاثیر می‌پذیرد بلکه خود روی آن تاثیر می‌گذارد. این گروه تنها قربانی قوانین محدود کننده‌ای که بر آنها اعمال می‌شود نبوده‌اند بلکه با چارچوب‌های قانونی به کنش و داد و ستد بوده و عاملیت خود را در فضای اجتماعی سیاسی فرهنگی و اقتصادی شکل داده‌اند.

در این مقاله ابتدا تغییرات کلان اجتماعی اقتصادی که در دهه اول پس از انقلاب اسلامی بوجود آمد مورد بررسی قرار می‌گیرد و سعی بر این بوده که تاثیر این تغییرات بر نوجوانان دختر تا حد ممکن مرور شود. در بخش‌های بعدی مقاله شهروندی، جنسیت و تمایلات جنسی، و بالاخره جایگاه قانونی دختران نوجوان به طور خلاصه مورد تحلیل قرار گرفته است. این مقاله ترجمه و تلخیص مقاله مفصل تری است که مولفین در آن، وضعیت دو گروه نوجوانان (بین سالهای 1365 و 1385) و زنان (سال 1385) را از هر دو بعد کمی و کیفی مورد بررسی قرار داده‌اند و تاثیر عوامل اجتماعی اقتصادی سیاسی و فرهنگی را بر چرخه زندگی نوجوانان دیروز - زنان امروز، تحلیل کرده‌اند. شیوه به کار گرفته شده در نگارش این مقاله علاوه بر مصاحبه با کنش‌گران حقوق کودک در ایران، مطالعه ثانویه و مرور ادبیات و تحلیل آماری (در مقاله مفصل تر) است.

چارچوب مقاله

در طراحی این مقاله چند نکته مورد توجه قرار گرفته است:

◀ فعالیتهایی که توسط سازمان‌های دولتی و غیردولتی در ایران در حوزه حقوق کودک انجام می‌شود غالباً کودکانی از گروه‌های حاشیه‌ای

و محروم را در بر می گیرد. علیرغم اینکه پیمان نامه حقوق کودک - که اصول آن راهنمای فعالین حقوق کودک در ایران نیز می باشد - حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی را به حقوق سیاسی و مدنی کودک پیوند می زند؛ در ایران حقوق سیاسی و مدنی کودک به ندرت موضوع بحث و بررسی بوده است. در گفتمان پیمان نامه حقوق کودک تنها شواری نگهبان و کمیته حقوق کودک (در ملاحظات نهایی حقوق کودک در سال 2005 [3]) به حقوق سیاسی و مدنی کودک اشاره کرده و شورای نگهبان تنها دست اندرکاری است که با توجه به این حقوق (و درجهت محدود کردن آن) اقداماتی نیز انجام داده است. در نتیجه مشکلات و چالش های کودکان طبقه متوسط در جامعه ایران کمتر مورد توجه بوده است؛ به استثنای مواردی که تعارض قانونی پیش آمده و به واسطه سن پایین مسئولیت کیفری کودکان خا طی قانون شناخته می شوند. در این مقاله سعی بر این داریم که ابعاد متفاوت حقوق کودک را در نظر گرفته و بررسی کنیم.

◀ برای تعیین محدوده سنی در این مقاله علاوه بر بررسی منابع متفاوت به خصوص سازمان جهانی بهداشت، صندوق جمعیت ملل متحد، و صندوق کودکان سازمان ملل با برخی از فعالین حقوق کودک در ایران هم گفتگوهای انجام شد که خلاصه آن به شرح زیر است:

وقتی با گروه های آسیب پذیر کار کنیم به راحتی نمی توان مرز بین گذار از کودکی به نوجوانی، و نوجوانی به جوانی را تعیین کرد. در بسیار از موارد کودکان از کودکی به نوجوانی و از نوجوانی به جوانی جهش می کنند. به عنوان مثال در مورد کنجکاوی نسبت به مسایل جنسی، دختران ۷ یا ۸ ساله از دختران نوجوان ۱۵ ساله قابل تمیز دادن نیستند به خصوص با توجه به اینکه خیلی از این کودکان در اتاق های کوچک شش متری با بقیه اعضای خانواده زندگی می کنند... بنابراین از روابط سکسی مطلع هستند. یا نوجوانان در سنین پایین ۱۵ یا ۱۶ سالگی ازدواج می کنند و مهلتی برای تجربه دوران نوجوانی ندارند. یا حتی اگر ازدواج نکنند به دلیل فشار اقتصادی مجبور به کار هستند و باید به درآمد خانوار کمک کنند. از سوی دیگر خانواده های این کودکان هم وقتی کودک دختر به سن ۸ یا ۹ سالگی می رسد با او در زمینه های مختلف مثل یک فرد بالغ رفتار می کنند (اینکه چه بپوشد؛ چگونه رفتار کند و چگونه آماده زندگی و ازدواج شود).

به عقیده من به دلیل محدودیتهای موجود در ایران دختران با چند تغییر عمده وارد دوران نوجوانی می شوند؛ در جستجوی هویت خود هستند، از جامعه ای که به دلیل محدودیت های مذهبی و قانونی

نیازهای آنان را برآورده نمی کنند دچار سرخوردگی هستند، به واسطه تناقض هایی که در حوزه خصوصی و فضای عمومی دارند دچار دوگانگی هستند، و بالاخره تغییرات هورمونی و جسمی را تجربه می کنند و به تبع آن دچار تغییراتی از قبیل توجه به جنس مخالف می شوند.

من فکر می کنم زمانی که شکاف ظاهری بین مادر و دختر قابل توجه می شود مقطعی است که نوجوانی شروع شده است. دخترانی که با ظاهر مدرن؛ آرایش کرده و با پوشش مد روز در کنار مادری چادری قدم می زنند دوران نوجوانی خود را شروع کرده اند.

تغییرات جمعیتی اجتماعی و سیاسی

بر اساس آخرین آمار سرشماری نفوس ایران در سال ۱۳۸۵ جمعیت ده تا نوزده ساله ۱۵ میلیون نفر بوده است یعنی حدود ۲۲ درصد کل جمعیت کشور. ۶۵ درصد این جمعیت ساکن شهر هستند و حدود ۳۵ درصد ساکن روستا. کمتر از یک درصد این جمعیت از عشایر و غیر ساکن هستند. مقایسه آمار سال ۱۳۸۵ و ۱۳۶۵ کاهشی ۵/۲ درصدی از نسبت نوجوان نسبت به سایر گروههای جمعیتی نشان می دهد اما به جمعیت شهری نوجوانان ۲۶ درصد اضافه شده است. از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۹ تعداد نوجوانان افزایش یافته و در سال ۷۹ نوجوانان بیشترین نسبت جمعیتی را داشته اند (بیش از ۳۰ درصد جمعیت کشور). پیش از بررسی شاخص های مربوط به نوجوانان دختر در ذیل مقدمه ای بر وضعیت اجتماعی سیاسی بین سالهای ۶۵ تا ۸۵ خواهیم داشت:

در سال ۶۵ کشور هنوز در دهه اول پس از انقلاب به سر می برد و در ششمین سال جنگ ویرانگر با عراق بود. جنگی که در سالهای آخر ۷۰ درصد از درآمد کشور صرف هزینه های ناشی از آن می شد (احسانی ۲۰۰۵). در دهه اول بعد از انقلاب نرخ باروری، جمعیت افزایش یافت و در سال ۱۳۶۵ به حداکثر رسیده و جمعیت تقریباً دو برابر شده بود (احسانی ۲۰۰۵؛ اسدپور و هودفر ۲۰۰۰؛ آقاجانیان ۱۹۹۹). جنگ، افزایش جمعیت، و جایجایی جمعیت ناشی از افت وضعیت اقتصادی و جنگ منجر به افزایش جمعیت شهری کشور شد (احسانی ۲۰۰۹). در دهه اول پس از انقلاب همچنین تغییراتی عمده ای در نگرش نسبت به خانواده و جایگاه آن بوجود آمد که بر گفتمان جنسیتی نیز تاثیر گذاشت. در مباحثات ایدئولوژیک پس از انقلاب، جنسیت و خانواده دو مولفه غالب بوده (و هستند) و نظام سیاسی را نیز تحت الشعاع قرار داده اند. نظام اسلامی تمامی جمعیت را خانواده ای گسترده تلقی می کرد و حقوق فردی و خانوادگی زن نیز بر اساس این دیدگاه تبیین شد. در این دوران

پوشش اسلامی و جداسازی جنسی در حوزه ی عمومی معرفی شد. با این روند و تغییرات زنانی که در مقطع انقلاب و سپس در جنگ هشت ساله ایران و عراق فعالانه در حوزه سیاسی وارد میدان شده بودند تغییرات چشمگیری نه تنها در نقش سیاسی بلکه به لحاظ نقش جنسیتی تجربه کردند. از یک سو مشارکت سیاسی و افزایش سطح آموزش زنان و دختران نوجوان منجر به افزایش عاملیت آنها شد. از سوی دیگر حقوق قانونی آنها (به خصوص در حوزه خانواده) محدود شد و به شیوه های مختلف مورد انکار قرار گرفت (خاتم 2009). در دو دهه پس از انقلاب کشور با جمعیت رو به افزایش شهری و فرایند مدرنیزاسیون در سطوح متفاوتی در چالش بود. سطح آموزش زنان کماکان رو به افزایش بود و در سال ۱۳۸۵ سهم دختران از آموزش عالی و در دانشگاه های کشور به ۶۲ درصد رسید (آبراهامیان 2009). رشد جمعیت که در سال ۶۵ به بالاترین حد رسیده بود سیاست گذاران کشور را به تصمیم سازی جدی واداشت و برنامه های تنظیم خانواده گسترش و موفقیت چشمگیری پیدا کرد. برای زنان به طور خاص فرایند مدرنیزاسیون در شاخص های آموزش سن ازدواج و باروری و تا حدی نیز در اشتغال تحقق پیدا کرد (موروزی و صادقی 2006؛ اسدپور و هودفر 2000؛ آقاجانیان 1999).

در اواخر دهه دوم پس از انقلاب تعداد قابل توجه آرای محمد خاتمی و پیروزی او در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ آغازی برای تغییر فضای اجتماعی سیاسی بود. حداقل سن حق رای در آن مقطع زمانی پایان ۱۵ سالگی بود. علاوه بر این نسبت جمعیت نوجوانان کشور نیز در آن سالها در بالاترین میزان خود بود (۳۰ درصد جمعیت کشور). به همین جهت شعارهای انتخاباتی محمد خاتمی در خصوص جامعه مدنی، مشارکت، آزادی اجتماعی، و... منجر به تشویق قشر نوجوان و مشخصاً دختران جوان (که هدف محدودیتها متفاوت و گشت های ارشاد در خیابانها بودند) به مشارکت در انتخابات شد. بخش مهمی از موفقیت محمد خاتمی در جذب آراء، به واسطه مشارکت نوجوانان، جوانان، و زنان در انتخابات بود. پس از این پیروزی انتخاباتی به مرور ساختارها و ساز و کارهایی برای مشارکت نوجوانان ایجاد شد؛ از جمله شهردار مدرسه، مجلس دانش آموزی، شورای دانش آموزی و سازمان ملی جوانان. هدف عمده این ساختارها رسیدگی به مشکلات جوانان، کمک به رشد و شکوفایی آنها، و بهره گیری از استعداد های آنان بود. اما زمینه محدود کردن این ساختارها نیز به تدریج پایه ریزی شد. برای مثال در فرایند انتخابات شورای دانش آموزی، دانش آموزان کاندید انتخابات مورد غربالگری قرار می گرفتند.

محدودیت فضای جدید پس از انتخابات برای زنان و دختران به ویژه در کنترل پوشش اسلامی آنها کمتر شد و دختران نوجوان و جوان با لباسهای رنگی و آرایش، چهره شهر را تا حدودی تغییر دادند. دولت شرایط شکل گیری سازمانهای غیردولتی را نیز تسهیل کرد (و خود به شکل گیری برخی از آنها کمک کرد) و در این دوران تعداد قابل توجهی از تعاونی های زنان یا تعاونی هایی که توسط زنان اداره می شد شکل گرفت. این تشکل ها را به طور کلی می توان به دو دسته تقسیم کرد. تشکل هایی که هدف آنها تسهیل فعالیتهای اقتصادی زنان بود (تعاونی ها) و تشکل های فرهنگی که فعالیت عمده آنها در زمینه آموزش و پرورش خلاقیت بود. تشکل های زنان منتهی به مشارکت بیشتر زنان و دختران جوان در فضای اجتماعی و تقویت نقش شهروندی آنان نیز شد. به نظر می رسد در شهرهای کوچک تر که رفت و آمد دختران جوان دارای محدودیت بیشتری است شکل گیری تعاونی ها و تشکل های زنان زمینه همراهی دختران نوجوان را در کنار زنان خانواده تسهیل کرده و از این نقطه نظر در جابجایی اجتماعی و مشارکت دختران نوجوان نیز تاثیر داشته است.

شهروندی

قانون اساسی ایران خانواده را به عنوان واحد جامعه تلقی کرده و ساختارهای پدرسالارانه را در چارچوب خانواده تقویت می کند. بر این اساس ماهیت طبقه ای و سلسله مراتبی خانواده در چارچوب بزرگتر و در سیستم قانونی جامعه نیز پیاده شده است. لذا در چارچوب قانونی ایران، دختران نوجوان برای ایفای نقش فعالانه شهروندی - به واسطه جنسیت و سن خود - از محرومیت مضاعف برخوردارند. با این حال بهبود برخی شاخص های اجتماعی، پیچیدگی جایگاه و وضعیت زنان و دختران را در جمهوری اسلامی ایران نشان می دهد. به عنوان مثال امکان جابجایی اجتماعی، شاخص های آموزش و بهداشت، و حداقل سن ازدواج در بین زنان و دختران در طی سی سال گذشته به میزان چشمگیری افزایش پیدا کرده است. [4] در واقع دختران نوجوان در برخی از شاخص های اجتماعی مسیر پیشرفت را طی کرده اند و در برخی شاخص های قانونی به شدت محدود شده اند. این محدودیت ها به ویژه در قانون خانواده و در زمینه سن قانونی و سن بلوغ اعمال شده است.

بالا رفتن امکان جابجایی زنان، بالا رفتن نرخ آموزش آنها، و افزایش استقلال اقتصادی آنها منجر به کمرنگ تر شدن پدرسالاری در خانواده ها و تقویت مشارکت اجتماعی زنان شده است (موروزی ۲۰۱۰). زنان نقش فعالی نیز در حوزه هنر سینما و ادبیات داشته اند. دختران نوجوان

به ویژه مشارکت زیادی در گسترش و بلاگ نویسی داشته اند. حوزه ای که به واسطه ناشناس و گمنام بودن ماهیتش فضای آزادتری در اختیار نوجوانان قرار داده تا از ساختارهای محدودکننده رها شده و فارغ از چارچوبها در طیف گسترده ای از مسایل اجتماعی به گفتگو پردازند و احساسات درونی و عقاید خود را به بحث بگذارند (شکرلو، 2004).

جنسیت و تمایلات جنسی

نوجوانی دوران بحرانی و حساسی است که نوجوان از دیدگاه جنسی مورد توجه قرار می گیرد و طیفی از ابزارهای کنترلی فرهنگی و اجتماعی به کار گرفته می شود تا تمایلات جنسی او را مهار کند. نوجوانی در ایران به عنوان مرحله ی مشخصی که از کودکی متمایز است به رسمیت شناخته نشده است. با نادیده گرفتن این دوره عبور از کودکی به بزرگسالی برای هردو جنس دختر و پسر در «جشن تکلیف» مدارس به طور سیستمیک معرفی و نهادینه شده است. برای دختر بچه ها این جشن در کلاس سوم ابتدایی برپا می شود؛ وقتی دختر بچه ها به سن نه سالگی می رسند. این جشن آغاز یک سری آموزش های مستقیم و غیر مستقیم در زمینه جنسیت و نقش های جنسیتی به هردو گروه پسر و دختر است. در این دوره نوجوانان به تدریج با مفاهیمی چون ناموس (مرد) و شرافت و عزت (زن) آشنا می شوند. به گفته زیبا میرحسینی (مردم شناس) تعصب مردان (ناموس) نسبت به زنان در خانواده، پیش از انقلاب نیز در فرهنگ ایران وجود داشته است. در این فرهنگ دختران آموزش می بینند که به عنوان یک زن شرافت و عزتشان در بدن آنها است. در عین حال پسرها نیز یاد می گیرند مسئول حمایت از شرافت خواهرانشان باشند. در این دیدگاه جنسیت و تمایلات جنسی زن همیشه دغدغه ای برای مردان خانواده اوست؛ پدرش، برادرانش، همسر و یا پسرش. اما پس از انقلاب اسلامی این تعصب و ناموس شکل و ماهیتی جمعی پیدا کرد و حکومت کنترل آن را در دست گرفت. با این حال همه تلاشهایی که در این زمینه در کشور انجام شد و علیرغم جرم تلقی شدن بسیاری از این مباحث (به عنوان نمونه ارتباط با جنس مخالف - نامحرم)، محدود کردن حقوق زنان، و بالاخره اجرای نظارت های سخت و گشت های ارشاد؛ با توجه به اینکه سطح آموزش زنان (و مردان) هم به طور همگام افزایش پیدا می کرد هژمونی این ارزشها تحقق نیافت. زیبا میرحسینی معتقد است سر باز زدن نسل جوان (پسر و دختر) از پذیرش امری به نام ناموس در واقع به منزله اعتراضی است که جوانان در برابر محدودیت های اعمال شده در حوزه حقوق شخصی و خصوصی شان داشته اند.

با این حال مشخص نیست چه میزان از این امر باز زدن دختران جوان از محدودیت های اخلاقی که بر آنها اعمال می شود بر نابرابری های جنسی هم تاثیر داشته است. به عنوان مثال با توجه به نظارت و محدودیت های اعمال شده ملاقات با جنس مخالف در داخل خانه ها انجام می شود و این ملاقاتها در محیط خصوصی گاهاً دختران نوجوان را در معرض خشونت های جنسی قرار داده است؛ چرا که بسیاری از این محیط های خصوصی متعلق به مردان است (موروزی؛ صادقی ۲۰۰۶). در فضای این تغییرات نگرانی های اجتماعی بخصوص در بین نسل های قدیمی تر از کمرنگ شدن معیارها و ارزشهای اخلاقی بالا رفته است. اما به دلیل فقدان فضایی عمومی برای گفتمان آزاد در زمینه گرایش های جنسی نوجوانان، اطلاعات زیادی در مورد رفتار جنسی دختران نوجوان وجود ندارد (شکرلو ۲۰۰۵). در مصاحبه هایی که برای تهیه این مقاله با یکی از روانشناسان و مشاورین کودک انجام شد وی معتقد بود در بین دختران نوجوانی که به دفتر مشاوره اش مراجعه می کنند فاصله بین آشنایی با جنس مخالف و ایجاد ارتباط سکسی بسیار کوتاه شده است. بسیاری از این دختران نوجوان هنوز آماده ارتباط سکسی نبوده اند و بنا به درخواست و اصرار دوست پسر خود به این ارتباط تن داده بودند. به این ترتیب این نوجوانان هنوز قدرت مذاکره در مورد زمان و نحوه برقراری ارتباط سکسی را ندارند. از طرفی بسیاری از این دخترانی که ارتباط سکسی با جنس مخالف دارند به «باکره بودن» اهمیت می دهند. و نتیجتاً عمل جراحی پرده بکارت نیز در بین دختران جوان افزایش یافته است (آفری ۲۰۰۹) (دوبلگ ۲۰۰۴). شیرازی (۲۰۰۸) در تحقیقی که در بین نوجوان دختر ۱۵ تا ۱۸ ساله در تهران داشته است آماری ۲۸ درصدی از دخترانی که حداقل یک بار تجربه سکس داشته اند ارائه می دهد. این در حالی است که کمتر از نیمی از آنها در مورد کاندوم آگاهی داشتند و حتی تعداد کمتری مطلع بودند که کاندوم مانع از انتقال بیماریهای مقاربتی می شود. به این ترتیب در حوزه ارتباط جنسی، نقشهای جنسیتی کماکان سنتی بوده و چالشی است برای نسل جوان (مک فرسون ۱۹۹۵؛ سیژ ۲۰۰۰).

جایگاه قانونی؛ حقوق و مسئولیت ها

با توجه به اینکه مهمترین اصل شهروندی فرایند قضایی و قانونی است که در آن موضوعات و چالش های قانونی بررسی می شوند (ژوزف ۲۰۰۰) این بخش به موقعیت قانونی، حقوق و مسئولیت های نوجوانان دختر در چارچوب قانونی ایران می پردازد. پیش از بررسی قوانین داخلی لازم به یادآوری است که ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی سن بلوغ را برای دختر ۸

سال و 9 ماه، و برای پسر 14 سال و 7 ماه تعیین می کند. این ماده تبصره ای دارد که طی آن سن قانونی برای مسائل و مسئولیت های اقتصادی 18 سال تعریف شده است و در این مورد تمایزی بین دختر و پسر قایل نیست.

قانون کیفری

با توجه به اینکه نوجوانان دختر در چارچوب قوانین ایران بالغ محسوب می شوند، نوجوانان خاطی قانون دارای مسئولیت کیفری نیز هستند. قوه قضاییه اغلب پرونده های نوجوانان را در دادگاه نوجوانان بررسی می کند و در بررسی های قضایی نوجوانانی که خاطی شناخته می شوند احکام سبک تری دریافت می کنند. به عنوان مثال در برخی موارد به جای حبس، مجازات مالی اعمال می شود. با این حال این موارد تصمیم گیری به رأی قاضی بستگی دارد و چارچوب قانونی و سیستمیک برای این نوع تصمیم گیری ها وجود ندارد (ارزنی 2010). اما در مورد مجازات مرگ (شامل قتل و یا زنا) رأی قاضی و قدرت تصمیم گیری محدودی که قاضی دارد نیز وجود نداشته و نوجوانان با در نظر گرفتن دو ویژگی سن قانونی بلوغ و قصاص مورد محاکمه قرار گرفته و احکام تعریف شده در قانون (برای بزرگسالان) را دریافت می کنند. متأسفانه در حال حاضر موارد زیادی از نوجوانان که مرتکب جنایت شده اند در نوبت اعدام به سر می برند. معمولاً این نوع اجرای حکم پس از 18 سالگی انجام می شود و تا قبل از سن 18 سالگی نوجوانان دوران حبس خود را غالباً در زندان نوجوانان می گذرانند. اما در مواردی نیز حکم اعدام قبل از 18 سالگی اجرا شده است از جمله عاطفه سحاله که در سن شانزده سالگی و به جرم رابطه جنسی و در شهر نکا (مازندران) به دار آویخته شد.

پیچیدگی دیگری که در خصوص دختران نوجوان و وضعیت حقوقی آنها وجود دارد این است که به واسطه جنسیتشان قانون به آنها اجازه تشکیل خانواده را در سنین پایین می دهد، اما در عین حال ساز و کار حمایتی برای آنها وجود ندارد. به عنوان مثال نوجوان ازدواج کرده به عنوان همسر حق دریافت نفقه را دارد اما تا قبل از 18 سالگی امکان کنترل مالی برای او وجود ندارد.

نکات پایانی

برای بررسی وضعیت دختران نوجوان در ایران بایستی موقعیت ایران به عنوان کشوری با درآمد متوسط و شاخص های نسبتاً خوب اجتماعی مد

نظر قرار گیرد. با در نظر گرفتن اینکه این دیدگاه برای برنامه ریزی و سیاست گذاری های کوتاه و بلند مدت کلیدی است پیشنهادات زیر را می توان مورد بحث قرار داد:

گسترش حیطه فعالیت های سازمان غیردولتی به مواردی که مربوط به حقوق سیاسی و مدنی نوجوانان می شود. این گونه فعالیتها به طور کلی و در مقطع زمانی کنونی به طور خاص برای سازمان های غیردولتی چالش و مخاطرات بیشتری دارد. با این وجود هنوز فرصت هایی برای اجرای چنین برنامه هایی وجود دارد.

موضوعات مربوط به نوجوانان دختر مسایل جنسیتی هستند. مسایلی که دختران را در معرض محدودیتها و نابرابری هایی قرار می دهند که برخی از آنها به سنین بزرگسالی نیز منتقل می شوند. لذا در حوزه برنامه ریزی طرح هایی برای نوجوانان دختر همکاری سازمان های غیردولتی کودکان با سازمان های غیردولتی که با مسایل مربوط به زنان کار می کنند اهمیت ویژه ای دارد.

مشارکت دادن نوجوانان، خانواده ها و سایر دست اندرکاران در این حوزه کلیدی است

بهره گیری از ساختارهایی که در حوزه کنترل سازمان های دولتی است. به عنوان مثال بیشتر وزارت خانه ها ساختارهای خاصی در حوزه جوانان / نوجوانان دارند (دفتر جوانان، شورای جوانان، ...). شهرداری ها و دفاتر زیرمجموعه آنها می توانند فرصت های خوبی برای همکاری باشند.

شاخص های توسعه اجتماعی سیاسی ایران به عنوان کشوری با درآمد متوسط بایستی مد نظر سازمان های بین المللی و آژانس های سازمان ملل که در ایران کار می کنند نیز قرار گیرد.

آژانس های سازمان ملل که در حال حاضر در ایران فعالیت می کنند درک عمیق و قوی از مسایل جنسیتی ندارند و این ضعف در تمامی سطوح (برنامه ریزی، اجرا، نظارت و ارزشیابی، ...) دیده می شود. ارتباط و همکاری نزدیک تر این سازمانها با تشکل های زنان می تواند در این زمینه کمک کننده باشد. [5]

در برنامه ریزی در خصوص نوجوانان دختر باید شرایط کنونی سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی مد نظر قرار بگیرد. با در نظر گرفتن انواع مختلف خشونت هایی که نوجوانان در زندگی روزمره شاهد آن هستند

(خانه، خیابان، برنامه های تلویزیونی، در گویی که به کار می بریم، بازی های کامپیوتری، کتابها،...) برنامه های حساس تری مورد نیاز است تا به نوجوانان مهارتها و ابزار لازم را برای عبور از این مقطع سنی حساس بدهد. آنچه نوجوانان در این فضا به آن احتیاج دارند فراتر از بقا و گذار از این دوران است. آگاهی رسانی و بالابردن مهارتها بایستی به گونه ای باشد که نوجوان خشونت را در همه اشکال و مصادیق آن ببیند، تشخیص بدهند و به آن "نه" بگویند. برنامه هایی لازم است تا کودکان و نوجوانان با حقوق خود آشنا شوند، آن را نهادینه کنند و به آن احترام بگذارند. خشونت هایی که امروز در بستر ایران شاهد آن هستیم در بسیاری از موارد توسط افرادی انجام می شود که از امکانات آموزشی و بهداشتی و... برخوردار بوده اند. اما این شاخص ها (آموزش و بهداشت) برای پرورش و شکوفایی آنها بعنوان اعضای که در صلح و آرامش در کنار سایر افراد جامعه زندگی کنند کافی نبوده است. لازم است شاخص های توسعه انسانی که در جامعه امروز ایران مد نظر قرار می گیرد فراتر از شاخص های اولیه و پایه ای باشد.

منابع:

- Afary, J. (2009). Recreating Virginty in Iran. The ▪
▪.Guardian
- Amini, A. (2008). Juvenile Executions in the Past 18 ▪
▪.(Years. Rooz Online(December 2008
- de Bellaigue, C. (2004). In the Rose Garden of the ▪
▪.Martyrs: A Memoir of Iran
- Deghati, S., & Herrera, L. (2010). The children of Iran: ▪
▪.(lives in tumult. Open Democracy(February 2010
- Donahue, A. (2009). Adolescent Girls, Cornerstone of ▪
▪Society: Building Evidence and Policies for Inclusive
▪.Societies
- Ehsani, k. (1994). Tilt But Don't Spill": Iran's ▪
▪Development and Reconstruction Dilemma. Middle East
▪.(Report, 191(November-December 194
- Ehsani, K. (2009). Survival Through Dispossession: ▪
▪Privatization of Public Goods in the Islamic Republic.
▪Middle East Report 250, Spring 2009 – the Islamic
▪.Revolution at 30

- Herrera, L. (2006). What's New about Youth? *Development and Change*, 37(6), 1425-1434
- Hoodfar, H. (2009). Activism under the Radar: Volunteer Women Health Workers in Iran. *Middle East Report*, 250(Spring 2009), 56-60
- Hoodfar, Assadpour, (2000). The politics of population policy in the Islamic Republic of Iran. *Studies in Family Planning*, 31(1)
- Joseph, S. (2000). *Gender and Citizenship in the Middle East*. Syracuse: Syracuse University Press
- Khatam, A. (2009). The Islamic Republic's Failed Quest for the Spotless City. *Middle East Report Online (MERIP)*, 250, Spring 2009- the Islamic Revolution at 30
- Lenning, A. V., & Vanwesenbeeck, I. (2000). The Ever-changing Female Body: Historical and Cultural Differences in Playmates' Body Sizes. *Feminism & Psychology*, 10(4), 538-543
- Lesko, N. (1996). Denaturalizing adolescence, the politics of contemporary representations. *Youth and Society*, 28(2), 139-161
- Macpherson, P., & Fine, M. (1995). Hungry for an Us: Adolescent Girls and Adult Women Negotiating Territories of Race, Gender, Class and Differences. *Feminism & Psychology*, 5(2), 181-200
- Moruzzi, N. C., & Sadeghi, F. (2006). Out of the Frying Pan, into the Fire: Young Iranian Women Today. *Middle East Report* 241, Iran: Looking Ahead (Winter 2006), 22-28
- Moruzzi, N.C. (2009) Quiet Leadership and Pressure from Below: Women's Participation in Iranian Public Life. Occasional Paper Series Middle East Program, Woodrow Wilson International Center for Scholars
- Shekarloo, M. (2004). Cyberspace as Subversive Space for Women?: Women's Websites and Weblogs in Iran, presented at Woodrow Wilson International Center for Scholars, Washington DC, October 2004
- Shirazi, K. K., & Morowatisharifabad, M. A. (2008).

Religiosity and Determinants of Safe Sex in Iranian Non-Medical Male Students. *Relig Health*, 48, 29-36

Sieg, E. (2000). So Tell Me What You Want, What You Really Really Want, *New Women on Old Footings*.

Feminism & Psychology, 10(4), 498-503

Tolman, D. L. (1994). Doing Desire: Adolescent Girls' Struggles for/with Sexuality. *Gender & Society*, 8(3), 324-342

پا نوشت:

Lost [1]

[2] (هر را 2005؛ لِسکو)

[3]

http://www.unicef.org/iran/fa/concluding_observations_Farsi_-9605_words.pdf

[4] اطلاعات کمی تری در زمینه مقاله اصلی وجود دارد.

[5] شایان ذکر است در این مقطع زمانی حساسیت فعالیت و همکاری در زمینه مسایل جنسیتی یا جامعه مدنی بیش از پیش است. اما در صورتی که ضعف هایی که به آنها اشاره شد به رسمیت شناخته شود هنوز فرصت های همکاری - هر چند کوچک - وجود دارد.

منبع : مدرسه فمینیستی